



## نگاهی به فصل «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» کتاب راهنمای راتلج به نظریه نقد ادبیات و فرهنگ

محمد غفاری<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک

اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۳ مهرماه ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۲۰ آذرماه ۱۳۹۸)

ساختارنگری یکی از مهم‌ترین جنبش‌های فکری سده بیستم است که خاستگاه آن به نظریه زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی فردینان دو سوسور برمی‌گردد. توجه به ساختار موجود در پس پدیده‌های فرهنگی و کشف و دسته‌بندی قواعد کلی حاکم بر آن ساختارها هدف اصلی ساختارنگرها است. با گذشت چند دهه از ظهور ساختارنگری در علوم انسانی و وارد آمدن نقدهای اساسی بر مفروضات و روش آن، این رویکرد همچنان اهمیت خود را، به‌خصوص در نقد ادبیات و فرهنگ، حفظ کرده است و در تمام کتاب‌های راهنما و درس‌نامه‌هایی که در حوزه نظریه ادبیات منتشر می‌شوند همواره فصلی به این جنبش دوران‌ساز اختصاص می‌یابد. یکی از مشهورترین این کتاب‌ها راهنمای راتلج به نظریه نقد ادبیات و فرهنگ است، که ویراست دوم آن در سال ۲۰۱۳ منتشر شد. جستار حاضر به نقد و بررسی فصل «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» این کتاب می‌پردازد و پس از اشاره‌ای کوتاه به قوت آن (خوش‌خوان بودن و جنبه آموزشی قوی) ضعف‌ها و کاستی‌های نظری و ساختاری آن بحث می‌شوند، که جا داشت در ویراست دوم (که تفاوتی با متن این فصل در چاپ نخست کتاب ندارد) برطرف شوند.

کلیدواژه‌ها: ساختارنگری، نشانه‌شناسی، پساساختارنگری، روایت‌شناسی، دلالت، متن، زبان.

<sup>۱</sup> Email: m-ghaffary@araku.ac.ir

ساختارنگری<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین جنبش‌های فکری در سده بیستم به‌شمار می‌رود که آثار نفوذ آن در اندیشه بشر همچنان در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی مشهود است، به حدی که بسیاری از جنبش‌های بعدی یا تداوم کار ساختارنگرها بوده یا نقد آن. به بیان ساده، ساختارنگری بر این اصل اساس یافته است که تمام پدیده‌های فرهنگی ساختاری دارند که با آن معنا می‌یابند و مفهوم می‌شوند و کار ناقد این است که با نگرشی هم‌زمانی و تحلیل نموده‌های گوناگون آن پدیده، ساختارهای موجود در پس آن را شناسایی و توصیف و طبقه‌بندی کند. این رویکرد در اوایل سده بیستم با نظریه زبان‌شناسی فردینان دو سوسور<sup>۲</sup> مطرح شد، که زبان را نظامی از نشانه‌ها انگاشت و نام بررسی خود را «نشانه‌شناسی»<sup>۳</sup> گذاشت (Saussure, 1974). به‌زعم او، هر نشانه مرکب است از دو عنصر به نام «دال»<sup>۴</sup> و «مدلول»<sup>۵</sup> و در نظام زبان بنا بر تفاوتش با نشانه‌های دیگر معنا و ارزش می‌یابد. هدف تحلیل نشانه‌شناسانه بررسی فرایند دلالت و بازشناسی ساختارهایی است که دلالت را ممکن می‌سازند. این ساختارها همان نظام قواعد کلی و بالقوه حاکم بر یک زبان مشخص در یک دوره تاریخی خاص است (زبان یا «لانگ»<sup>۶</sup>)، در مقابل نموده‌ها یا کاربردهای خاص آن زبان در قالب متن‌های نوشتاری یا گفتاری معین و بالفعل در زمینه اجتماعی مشخص (گفتار یا «پارول»<sup>۷</sup>).

از دهه ۱۹۵۰ به بعد، به‌تدریج ناقدان ادبیات به اهمیت نظری و کاربردی الگوی سوسور پی بردند و با گسترش دادن آن به نظام ادبیات به تحلیل متون ادبی و شناسایی ساختارها و قواعد کلی حاکم بر معنادارشدن آنها روی آوردند — رویکردی که یادآور کار ارسطو در رساله *بوطیقا* در زمینه کشف ساختار ژانر تراژدی بود و به «نقد ساختارگرایانه ادبیات» یا «بوطیقا»<sup>۸</sup> معروف شد. با گذشت حدود هفتاد سال از نضح گرفتن این نظریه در علوم انسانی، هرچند دلایلی علیه مفروضات ساختارنگری اقامه شده، از اهمیت و کاربرد آن در تحلیل پدیده‌های فرهنگی، به‌خصوص متون ادبی، کاسته نشده است، چنانکه در هر کتاب یا درس‌نامه نظریه ادبیات و فرهنگ حتماً فصلی به ساختارنگری اختصاص داده می‌شود. در جستار حاضر، به بررسی یکی از این موارد می‌پردازم که فصل «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» در ویراست دوم کتاب *راهنمای راتلج* به نظریه نقد ادبیات و فرهنگ (McGowan, 2013)، یکی از مشهورترین کتاب‌های مرجع مقدماتی در این حوزه، است.<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup> Structuralism

<sup>۲</sup> sign

<sup>۳</sup> semiology (semiotics)

<sup>۴</sup> signifier

<sup>۵</sup> signified

<sup>۶</sup> langue

<sup>۷</sup> context

<sup>۸</sup> parole

<sup>۹</sup> poetics

<sup>۱۰</sup> متن کامل این کتاب با همکاری جمعی از استادان ادبیات انگلیسی دانشگاه‌های کشور به فارسی برگردانده شده و قرار است از طرف شورای بررسی متون پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شود.

نویسنده این فصل از کتاب مذکور کیت مگائون<sup>۱</sup>، استاد نظریه نقد ادبیات و ادبیات انگلیسی دانشگاه منچستر متروپالیتن<sup>۲</sup> انگلستان، است.

متن کتاب دو بخش دارد: بخش نخست معرفی نظریه‌های ادبیات و فرهنگ در قالب پانزده فصل است، و فصل دوم شرح الفبایی اصطلاح‌های تخصصی به‌کاررفته در فصل‌های پانزده‌گانه و معرفی مختصر چهره‌های اصلی این حوزه معرفت است. نظریه‌های معرفی شده عبارت‌اند از: ساختارنگری و نشانه‌شناسی (موضوع جستار حاضر)، روایت‌شناسی<sup>۳</sup>، پساساختارنگری<sup>۴</sup>، پسامدرنیسم، پسانسان‌باوری<sup>۵</sup>، ساخت‌گشایی<sup>۶</sup>، نقد روان‌کاوانه، مارکسیسم، فمینیسم، تاریخی‌باوری<sup>۷</sup>، نظریه جنسیت، نظریه نژاد و هویت پسااستعماری، نظریه سبز<sup>۸</sup> (نقد زیست‌بوم‌محور<sup>۹</sup>)، و تروماپژوهی<sup>۱۰</sup>. هریک از این فصل‌ها را یکی از متخصصان آن حوزه تألیف کرده است. هدف فصل «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» (فصل دوم کتاب)، چنانکه نام آن نشان می‌دهد، شرح مختصر مبانی نظری ساختارنگری و معرفی چارچوب مفهومی نشانه‌شناسی ساختارنگر است. متن این فصل در چاپ نخست این کتاب (McGowan, 2006) به همین صورت بود و در ویراست دوم (McGowan, 2013) تغییری در محتوای آن اعمال نشده است. در این نوشتار، نشان خواهیم داد که متن این فصل نیاز به بازنگری و اصلاح دارد و پیش از انتشار ویراست دوم مؤلف آن قاعدتاً این فرصت را داشته که ابهام‌ها، کاستی‌ها، سهوها، و تناقض‌های مفهومی متن خود را برطرف کند، اما این اتفاق نیفتاده است. با این حال، به عقیده من، این معرفی حتی به‌صورت فعلی‌اش یکی از خوش‌خوان‌ترین و آسان‌یاب‌ترین مطالب در نوع خود است و دانشجویان ادبیات و علاقه‌مندان به نقد ادبیات با خواندن آن می‌توانند تصویری کلی از مفهومی‌های اساسی ساختارنگری در ذهن خود ترسیم کنند. قوت این فصل روش استقرایی<sup>۱۱</sup> و مثال‌آورانه<sup>۱۲</sup> آن است؛ مؤلف بحث خود را با تحلیل مثال‌هایی ساده از زبان روزمره یا امور عادی زندگی آغاز می‌کند و پس از ایجاد پرسش در ذهن مخاطب بحث را به سمت مفهومی‌های نظری ساختارنگری می‌کشاند و آن‌ها را با زبانی ساده شرح می‌دهد. این روش می‌تواند الگوی مناسبی برای مدرسان این حوزه باشد، چراکه شرح یا آموزش مباحث پیچیده ساختارنگری به خواننده یا دانشجوی ناآشنا با روش استنتاجی (قیاسی)<sup>۱۳</sup> بعید است چندان مؤثر باشد. با در نظر گرفتن این نکته، در ادامه،

<sup>1</sup> Kate McGowan

<sup>2</sup> Manchester Metropolitan University

<sup>3</sup> narratology

<sup>4</sup> Poststructuralism

<sup>5</sup> Post-humanism

<sup>6</sup> Deconstruction

<sup>7</sup> historicism

<sup>8</sup> green theory

<sup>9</sup> eco-criticism

<sup>10</sup> trauma studies

<sup>11</sup> inductive

<sup>12</sup> exemplificatory

<sup>13</sup> deductive

بیشتر به ضعف‌های این فصل می‌پردازم تا قوت‌های آن.

در این معرفی از ساختارنگری، موضوع روایت‌شناسی، در حکم یکی از شاخه‌های اصلی ساختارنگری در نقد ادبیات، به فصل دیگری موكول شده است (فصل سوم کتاب با عنوان «روایت و روایت‌شناسی» تألیف پل ویک<sup>۱</sup>، هرچند آن فصل نیز چندان که باید جامع و دقیق نیست. به این ترتیب، همان‌طور که از نام فصل «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» برمی‌آید، بحث عمده مکانن درباره نشانه‌شناسی ساختارنگر است، اما اشاره‌ای به نقش چهره‌هایی چون آلژیرداس گره‌ماس<sup>۲</sup> و تسوتان تودوروف<sup>۳</sup> و نظریه‌های آنان درباره معنا و دلالت نیست. همچنین، از چارلز سندرز پرس<sup>۴</sup> امریکایی، که دوشادوش سوسور بنیان‌گذار نشانه‌شناسی محسوب می‌شود، سخنی به میان نیامده است. با وجود تلاشی که مؤلف در شرح ساختارنگری به زبان ساده کرده است، حاصل کار او تصویری از تاریخچه و سیر تطور نظریه ساختارنگری ارائه نمی‌کند، در صورتی که چنان تصویری در آسان‌فهم کردن مفهوم‌ها و جلوگیری از ابهام و تناقض می‌تواند بسیار مفید باشد. به‌نظر می‌رسد هدف این نوع کتاب‌های مقدماتی اصولاً آشنا کردن مخاطب با چارچوب نظری، مفهوم‌ها، الگوهای تحلیل، چهره‌ها، و آثار شاخص حوزه مورد نظر باشد، البته از منظری تاریخی و تکاملی، تا خواننده سیر تطور مفهوم‌ها و گسترش نظریه مورد بحث را بهتر درک کند، و این کاستی عمده این فصل است. همچنین، قوت‌ها و ضعف‌های این نظریه، نسبت به نظریه‌های دیگر مطرح‌شده در کتاب، بررسی نشده‌اند، به‌ویژه رابطه آن با پس‌ساختارنگری، که پاسخی مستقیم و مهم به ساختارنگری بود.

موضوع محل تأمل دیگر ارزش کاربردی این فصل از کتاب برای دانشجویان است. کمبود نمونه‌های عملی مشروح از نقد ساختارنگر متون ادبی ضعف دیگر آن است. البته، شاید دلیلش این است که کتاب نه درس‌نامه‌ای دانشگاهی بلکه راهنمایی ابتدایی با هدف مروره<sup>۵</sup> این حوزه نقد ادبیات و فرهنگ است. اگر این نکته را بپذیریم، باز می‌توان پرسید که آیا این فصل کتاب در تحقق این هدف موفق بوده است یا نه. کتاب از نوع “companion” است، که بنا بر فرهنگ انگلیسی آکسفورد مترادف “vade mecum” و «عنوانی» است «که غالباً به کتاب‌های مرجع اطلاق می‌شود» (Oxford English Dictionary, 2009: under “companion”). همان فرهنگ “vade mecum” را این‌گونه تعریف می‌کند: «کتاب مرجع آسان‌یاب و قابل‌حمل<sup>۶</sup>». با پذیرفتن این تعریف، شاید دیگر توقع نداشته باشیم که

<sup>1</sup> Paul Wake

<sup>2</sup> Algirdas Greimas

<sup>3</sup> Tzvetan Todorov

<sup>4</sup> Charles Sanders Peirce

<sup>5</sup> review

<sup>6</sup> a handbook or guide that is kept constantly at hand for consultation

نوشته مختصر مکائن شامل تحلیل نمونه متن یک شعر، داستان، نمایش‌نامه، یا یک ژانر ادبی نیز باشد. با این همه، با توجه به نیازهای علمی و کاربردی کشور و مرجع‌بودن این کتاب، این پرسش پیش می‌آید که این کتاب (و، به‌طور خاص، این فصل آن) چقدر متناسب با فضای دانشگاه‌های کشور و نیازهای مخاطبان فارسی‌زبان است. برای داوری در این باره، البته باید منتظر انتشار ترجمه فارسی کتاب و واکنش جامعه دانشگاهی به آن بمانیم.

مکائن از همان آغاز بر ماهیت فرهنگی معنا و فرایند دلالت تأکید می‌کند. البته، در اصل، سوسور هم هنگامی که رابطه دال و مدلول را قراردادی<sup>۱</sup> در نظر گرفت، در واقع به تبعات فرهنگی نشانه‌شناسی اشاره داشت. مکائن به مسئله «معانی فرهنگی واژه‌ها» و بررسی اینکه «فرهنگی که در آن زندگی می‌کنید چگونه معناهای مختص خود را ایجاد می‌کند» می‌پردازد و هدف خود را چنین برمی‌شمارد: «می‌کوشم نشان بدهم که این دو رویکرد [= ساختارنگری و نشانه‌شناسی] دقیقاً چه ابزاری در اختیار ما ناقدان فرهنگ با علائق گوناگون می‌گذارند» (McGowan, 2013: 12). اما، در تحلیل‌های ساختارنگر، پیش از واکاوی جنبه‌های فرهنگی معنا و ساختار، شناسایی خود ساختارهاست که اهمیت دارد، و این همان بخشی است که در این فصل مغفول مانده است. کشف ساختار ابتدا نشان می‌دهد که متن چگونه معنا می‌دهد یا معنا درون متن چگونه ساخته و پرداخته می‌شود؛ سپس، ناقد ساختارنگر زمینه اجتماعی-فرهنگی متن را در تحلیل خود داخل می‌کند تا بتواند نشان بدهد که ساختارها و فرایندهای معنایی و دلالتی مشخص‌شده چگونه در آن فرهنگ پدید آمده‌اند. به عبارت دیگر، در مرحله دوم از تحلیل ساختارنگر است که ناقد ساختارهای متنی شناسایی‌شده را محصول ساختارهای کلان اجتماعی-فرهنگی می‌انگارد. فرض اصلی ساختارنگری این است که طبیعت یا جهان پراشوب و بی‌نظم با ساختارهایی نظم و سازمان و «معنا» می‌یابد که ذهن و زبان ما انسان‌های اجتماعی به آن طبیعت تحمیل می‌کنند (رک.: فاولر، ۱۳۹۶: ۴۹-۵۱ و ۱۲۲؛ McGowan, 2013: 13). در نتیجه، از منظر نشانه‌شناسی ساختارنگر، هیچ طبیعت محضی به‌خودی خود وجود ندارد، بلکه همه‌چیز فرهنگ و محصول نگاه ساختاریش و معنا ساز انسان است. تمرکز مکائن بیشتر بر بُعد فرهنگی ساختارنگری یا کاربرد ساختارنگری در نقد فرهنگ است، به حدی که ساختارنگری اولیه، که کاربرد اصول زبان‌شناسی سوسوری در تحلیل و توصیف ساختار متون ادبی بود، در شرح او جایی نیافته. برای مثال، در معرفی رولان بارت، به بارت متأخر (نظریه او درباره نشانه‌شناسی فرهنگ) پرداخته شده است و اشاره‌ای به بارت ساختارنگر نیست. بارت از جمله نظریه‌پردازانی است که از ساختارنگری به پساساختارنگری گذر کردند یا، دست‌کم، در مجموع در مرز این دو جای می‌گیرند (مانند ژاک لاکان و میشل فوکو). البته، در این حالت، موضوع این فصل به نام کتاب در ویراست دوم (راهنمای راتلج به نظریه نقد ادبیات و فرهنگ)

<sup>1</sup> conventional

نزدیک‌تر می‌شود. در چاپ نخست کتاب (با نام راهنمای راتاج به نظریه نقد ادبیات)، اثری از اصطلاح «فرهنگ» در نام کتاب نبود. به هر حال، امروزه با میان‌رشته‌ای‌تر شدن نظریه ادبیات سخت می‌توان مفهوم‌های «ادبیات» (یا «متن») و «فرهنگ» را از هم جدا انگاشت. ساختارنگری نیز تا حد زیادی با فرهنگ‌پژوهی<sup>۱</sup> گره خورده است. با وجود این، الگوهای تحلیلی روایت‌شناسی اولیه همچنان در نقد متون ادبی و هنری به‌کار می‌روند، از جمله نظریه‌های ساختارنگر کسانی چون تودوروف، گره‌ماس، بارت، ژرار ژونت<sup>۲</sup>، جرال د پرنس<sup>۳</sup> و سیمور چتمن<sup>۴</sup>، که دیدگاه‌شان متن‌محور است و زمینه تولید متن یا مصرف آن را مطمح نظر قرار نمی‌دهد.

از این گذشته، تناقضی هم در کار مکائن به‌چشم می‌خورد، آن‌جا که می‌گوید ساختارنگری «موجب می‌شود ناقد، به‌جای توجه به نویسنده و درون‌مایه‌ها، شخصیت‌ها، و پی‌رنگ‌های متون، بر آن دسته از اصول ساختاری تمرکز کند که متن‌ها خود با آن‌ها معنادار می‌شوند» (McGowan, 2013: 16)، حال آنکه ساختار یعنی مجموعه‌ای از عناصر که به‌صورت نظام‌مند و بر اساس اصل تفاوت عمل می‌کنند و معانی و ارزش‌ها را ایجاد می‌کنند. در مورد ادبیات داستانی، این عناصر چیزی جز همان شخصیت‌های داستان و روی‌داده‌های تشکیل‌دهنده پی‌رنگ نیستند. بر همین اساس، روایت‌شناسی نیز، در حکم شاخه‌ای از ساختارنگری، چیزی نیست جز تحلیل ساختار روایت‌های داستانی برای شناسایی و توصیف و دسته‌بندی عناصر این ساختار (روی‌داده‌ها و شخصیت‌ها) و روابط بین آن‌ها. از دهه ۱۹۸۰، رویکرد دومینی در روایت‌شناسی شکل گرفت که آن را می‌توان «روایت‌شناسی گفتمان‌محور»<sup>۵</sup> نامید. روایت‌شناسان گفتمان‌محور به فرایند دلالت<sup>۶</sup> (یا، به تعبیر دقیق‌تر، روایتگری<sup>۷</sup>) در داستان‌های روایی مثنور می‌پردازند، یعنی فرایند تبدیل شدن عناصر اولیه یا مواد خام داستانی (روی‌داده‌ها و شخصیت‌ها) به متن نهایی روایت که خواننده آن را دریافت می‌کند. در واقع، در ادبیات داستانی، متنی که خواننده با آن مواجه می‌شود و آن را می‌خواند دالی است که به عناصر اولیه و بالقوه روایت دلالت می‌کند. از این رو، می‌توان «دال» در نشانه‌زبانی را با «گفتمان»<sup>۸</sup> در متون روایی و «مدلول» را با «داستان»<sup>۹</sup> قیاس کرد. بر همین مبنا، عده‌ای از ساختارنگرها ساختار جمله در زبان کلامی را با ساختار کلان متون روایی قیاس کرده‌اند، به این صورت که همان‌گونه که ساختار جمله ساده از «فاعل (اسم) + فعل» تشکیل می‌شود، متن روایی (داستان مثنور) نیز با ساختار پایه «شخصیت + کنش / وضعیت» شکل می‌گیرد،

<sup>1</sup> Cultural Studies

<sup>2</sup> Gérard Genette

<sup>3</sup> Gerald Prince

<sup>4</sup> Seymour Chatman

<sup>5</sup> discourse narratology

<sup>6</sup> signification

<sup>7</sup> narration

<sup>8</sup> discourse

<sup>9</sup> story

که آن را می‌توان در قالب جمله‌ای واحد بازگو کرد (خلاصه پی‌رنگ داستان) (ر.ک.: فاولر، ۱۳۹۶). ولادیمیر پراپ، ناقد فرم‌نگر<sup>۱</sup> روس، چند دهه پیش از شکل‌گرفتن جنبش ساختارنگری و وضع‌شدن نام آن، مهم‌ترین الگو را در این زمینه در اختیار ساختارنگرها قرار داد. وی یک‌صد قصه عامیانه روسی را گردآوری و بررسی کرد و در نهایت به این نتیجه رسید که بر تمام این روایت‌های داستانی، با همه تفاوت‌های ظاهری آنها و فارغ از محتوا و درون‌مایه‌هاشان، الگوی ساختاری واحدی حاکم است. این ساختار همان چیزی است که او از آن به «ریخت» داستان‌ها تعبیر و آن را در سی‌ویک «کارکرد»<sup>۲</sup> روایی پی‌رنگ خلاصه کرد (Propp, 1968). مکائن به‌درستی به کار پراپ اشاره می‌کند، اما از تأثیر او بر تودوروف، گره‌ماس، و ساختارنگرهای دیگر صحبتی نمی‌کند. علاوه بر این، مکائن ادعا می‌کند که پراپ با مطالعه اثر سوسور به این روش رسید، ولی بر خلاف گفته او در کتاب پراپ هیچ اشاره‌ای به سوسور و کار او یا اصلاح‌ها و مفهومی‌های زبان‌شناسانه نیست؛ بنابراین، دست‌کم، می‌توان گفت که پراپ مستقیماً از کار سوسور استفاده نکرده است. به هر حال، هرچند بحث روایت‌شناسی در کتاب مورد بررسی ما به فصلی مستقل موقوف شده است، از مکائن توقع می‌رفت که ابهام‌های موجود در متن خود را برطرف و برای تبیین بهتر مواضع خود به این حوزه اساسی ساختارنگری بیشتر اشاره کند.

یکی دیگر از تناقض‌های موجود در شرح مکائن هنگامی آشکار می‌شود که وی مفروضات و دغدغه‌های ساختارنگری و پس‌اساختارنگری را با یکدیگر خلط می‌کند. در دهه‌های پایانی قرن بیستم، نشانه‌شناسان فرهنگ الگوی زبان‌شناسانه سوسور را گسترش دادند و بر پایه مفهومی‌های نظام، ساختار، دلالت، و تفاوت، و جز آن انواع دیگر «متن‌های فرهنگی را نیز واکاوی کردند، از جمله فیلم، اجراهای تئاتری، مد پوشاک، رقص، مسابقات ورزشی، موسیقی، و موزه‌ها و گالری‌های هنری. از دیدگاه آنان، مفهوم «متن» فقط به متن‌های کلامی نوشتاری محدود نمی‌شود، بلکه هر پدیده فرهنگی اساساً نوعی متن است که با ساختارهای فرهنگ به‌وجودآورنده‌اش معنا و شکل می‌یابد. بنابراین، همه این نوع متن‌ها «زبان» (= لانگ) خود را دارند و با تحلیل نمونه‌هایی از آنها می‌شود نظام قواعد حاکم بر آن زبان‌ها را بازشناخت. این مرحله، در حقیقت، مرحله گذار از ساختارنگری به فرهنگ‌پژوهی است. «فرهنگ‌پژوهی» اصطلاحی عام است که شامل رویکردهای گوناگون به تحلیل و تفسیر متن‌های فرهنگی می‌شود. فرهنگ‌پژوهان تقریباً از دستاوردها و روش‌های تحلیل تمام نظریه‌های پیش از خود (از جمله ساختارنگری، پس‌اساختارنگری، فمینیسم، مارکسیسم، و نوتاریخ‌باوری) استفاده می‌کنند و از این منظر آن را نمی‌توان یک «روش» در نظر گرفت، بلکه «رویکرد» وصف مناسب‌تری برای آن است. نشانه‌شناسی را هم می‌توان نوعی رویکرد عام در نظر گرفت نه

<sup>1</sup> Formalist  
<sup>2</sup> function

روش، زیرا به تعبیری همه روش‌های نقد و تحلیل و تفسیر، تا جایی که با فرایند دلالت در ژانر یا متنی خاص سروکار دارند، نوعی عمل نشانه‌شناسانه به‌شمار می‌روند. نشانه‌شناسی امروزه دیگر محدود به اصول ساختارنگری نیست، بلکه بسیاری از مفاهیم و نظریه‌های پساساختارنگر و پسامدرنیستی نیز راه خود را به حوزه نشانه‌شناسی باز کرده‌اند. این نکته به روشنی از فحوای شرح مکائین نیز دریافت می‌شود، آن‌جا که به نقش یارت و پیر ماشری<sup>۱</sup> می‌پردازد؛ و این تناقض یا ابهام کار اوست که در کل نشانه‌شناسی را همچنان محدود به ساختارنگری می‌داند، در حالی که او خود در مطلبی که عنوانش «ساختارنگری و نشانه‌شناسی» است عملاً روش‌های نشانه‌شناسی پساساختارنگر را توضیح می‌دهد. محض نمونه، مکائین می‌نویسد: «ماشری، آکه مکائین او را ساختارنگر می‌پندارد، بر آن بود که [...] ناقد نباید فقط معنای متن را بازگو کند، طوری که انگار متن یک مفهوم مشخص و تا ابد ثابت دارد، بلکه [...] ماشری از ناقدان می‌خواست که به قواعد ساختاری متن فقط به این دلیل توجه کنند که بتوانند مواردی را بیابند که در آن‌ها این قواعد شکسته شده‌اند» (McGowan, 2013: 18). بدیهی است که با این توصیف نظریه پیر ماشری بیشتر با پساساختارنگری پهلو می‌زند تا با ساختارنگری، و در حقیقت نیز ماشری بیشتر پساساختارنگر است تا ساختارنگر، زیرا توجه او معطوف است به گسست‌ها و تناقض‌های ساختار متن و جاهایی در متن که با سکوت صدای غالب و غیاب معنای مشخص تداعی می‌شوند (Macherey, 1978). افزون بر این، مثالی که مکائین در بخش دوم فصل (ذیل عنوان «نشانه‌شناسی») می‌زند می‌تواند مثال بارزی برای مفهوم «بازی آزاد نشانه‌ها» در نظریه ساخت‌گشایی ژاک دریدا باشد، که شاخه‌ای از پساساختارنگری است. مثال او دال "horse" است که در زبان انگلیسی هم در سطح محور جانشینی<sup>۲</sup> (واژگانی) معناهای متعدد دارد (اسب، گوشت اسب، هروئین، و جز آن) و هم هنگامی که در محور هم‌نشینی<sup>۳</sup> (نحوی) در کنار دال‌های چندمعنایی دیگر قرار می‌گیرد می‌تواند با ایجاد روابط متفاوت با آن دال‌ها و مدلول‌های مختلف‌شان به مدلول‌های گوناگون و متغیر منتهی شود.

در پایان، به سهو جزئی در متن مکائین نیز باید اشاره کرد که جا داشت در ویراست دوم کتاب اصلاح شود. وی در شرح تحلیل بارت از داستان کوتاه «سارازین»<sup>۴</sup> اثر اونوره دو بالزاک<sup>۵</sup> (ر.ک.: Barthes, 1990) از سارازین در مقام شخصیت اصلی داستان نام می‌برد و به این اشاره می‌کند که ساختار متن داستان چگونه جنسیت او را مبهم باقی نگاه می‌دارد (McGowan, 2013: 17). واضح است که مکائین این‌جا سهوی مرتکب شده است، زیرا در داستان بالزاک «سارازین» نام مرد جوانی است که عاشق یک خواننده کاستراتو به

<sup>۱</sup> Pierre Macherey

<sup>۲</sup> paradigmatic

<sup>۳</sup> syntagmatic

<sup>۴</sup> "Sarrasine"

<sup>۵</sup> Honoré de Balzac



نام زامینلا<sup>۱</sup> می‌شود؛ این شخصیت اخیر است که در داستان هویت جنسیتی مشخصی ندارد، نه سارازین. در ضمن، اینکه سارازین شخصیت اصلی داستان باشد محل تأمل است.

بار دیگر باید تأکید کنم که، با وجود ضعف‌ها و ایرادهای برشمرده در بالا، متن مکائن شرحی است مفید و خوش‌خوان از مبادی ساختارنگری و نشانه‌شناسی، به‌ویژه نشانه‌شناسی فرهنگ. از این رو، مطالعه آن برای دانشجویان ادبیات و علاقه‌مندان به نظریه ادبیات و همچنین مدرسان این حوزه قطعاً خالی از لطف نخواهد بود. بدیهی است که از یک شرح مقدماتی حدوداً ده‌صفحه‌ای نمی‌توان توقع داشت که به تفصیل به تمام مباحث حوزه مورد نظر بپردازد. کمیوندهای چنین متنی طبعاً با مطالعه آثار مشابه دیگر جبران خواهند شد.

#### منابع

- فاولر، راجر. *زبان‌شناسی و رمان*. ترجمه محمد غفاری. ویراست دوم ترجمه. تهران: نشر نی، ۱۳۹۶.
- Barthes, Roland. (1990). *S/Z*. Trans. Richard Miller. Oxford: Blackwell.
- Macherey, Pierre. (1978). *A Theory of Literary Production*. Trans. Geoffrey Wall. London: Routledge and Kegan Paul.
- McGowan, Kate. (2006). "Structuralism and Semiotics." *The Routledge Companion to Critical Theory*. Ed. Simon Malpas and Paul Wake. London and New York: Routledge. pp. 3-13.
- McGowan, Kate. (2013). "Structuralism and Semiotics." *The Routledge Companion to Critical and Cultural Theory*. 2<sup>nd</sup> Edition. Ed. Simon Malpas and Paul Wake. London and New York: Routledge. pp. 12-22.
- Oxford English Dictionary*. Second Edition on CD-ROM (v. 4.0). Oxford University Press, 2009.
- Propp, Vladimir. (1968). *Morphology of the Folktale*. Trans. Laurence Scott. Ed. Louis A. Wagner. 2<sup>nd</sup> Edition. Austin: University of Texas Press.
- Saussure, Ferdinand de. (1974). *Cours de linguistique générale*. Publié par Charles Bally, Albert Sechehaye, et Albert Riedlinger. Édition critique préparée par Tullio de Mauro. Paris: Payothèque.

<sup>1</sup> Zambinella



**A Review of the Chapter on “Structuralism and Semiotics”  
in *The Routledge Companion to Critical and Cultural Theory* Susan**

**Mohammad Ghaffary<sup>1</sup>**

Assistant Professor of English Language and Literature Department,  
Arak University, Arak, Iran

(Received: 15 October 2019; Accepted: 11 December 2019)

Structuralism is one of the most influential intellectual movements in the twentieth century, which has its roots in Ferdinand de Saussure's linguistic and semiological theory. The primary objective of Structuralism is to focus on the structures underlying various cultural phenomena and identify the general rules governing them. Although decades have passed since the advent of Structuralism and serious criticisms have been addressed at its basic assumptions and methodology, it still remains significant, especially within literary and cultural theory, such that in all guidebooks and textbooks of literary theory one chapter is always devoted to Structuralism. One of these books is the second edition of *The Routledge Companion to Critical and Cultural Theory* (2013). The present essay reviews the chapter entitled “Structuralism and Semiotics” in this guidebook, first briefly pointing out its advantages (its readability and pedagogic quality) and then highlighting its theoretical and structural disadvantages, which should have been minimized in the second edition (which is no different from the first).

**Keywords:** Structuralism, Semiotics, Poststructuralism, Narratology, Signification, Text, Langue

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>1</sup> Email: m-ghaffary@araku.ac.ir